

نسخه

دوفصلنامه علمی ترویجی فلسفه اسلامی
سال ششم / شماره اول / پیاپی ۱۰ / بهار - تابستان ۱۳۹۹

فواید و کارکردهای علم فلسفه

جواد حسن زاده^۱

چکیده

علم فلسفه، فواید و کارکردهای بسیاری دارد که در این مقاله از جهات مختلفی به این فواید و کارکردها پرداخته شده است. در ابتدای مقاله فوایدی مانند «کل‌نگری»، «ژرف‌نگری» و... بیان شده است که طبیعتاً فواید استفاده از عقل نیز می‌باشد. در اواسط مقاله کارکردهای مهمی مانند «معرفت و شناخت خداوند متعال»، «معرفت به حقایق و واقعیت‌های موجودات عالم هستی»، «پی بردن به نیازمندی موجودات و بی‌نیازی خالق آنها و تواضع در برابر عظمت کبریایی خداوند متعال»، «به دست آوردن جهان‌بینی صحیح»، «تحلیل و بررسی و اثبات یا نقض پیش‌فرض‌های سایر دانش‌ها» و... آورده شده و در انتهای مقاله نیز فایده بسیار بااهمیت «فهم بیشتر و بهتر آیات و روایات» ذکر شده است. این مقاله در مجموع ما را با بیست فایده و کارکرد علم فلسفه آشنا می‌کند.

کلیدواژگان

کارکرد، علم فلسفه، موجودات حقیقی و اعتباری، معرفت، جهان‌بینی، ایدئولوژی، آیات و روایات.

۱. دانش‌آموخته سطح ۳ فلسفه اسلامی حوزه علمیه قم (mashhadjavad61@gmail.com).

مقدمه

یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های دانش‌پژوهانی که به سراغ فراگیری علمی می‌روند، فایده‌های آن علم است. فایده برخی علوم، مانند «فقه»، بسیار زود به ذهن می‌رسد؛ اما فواید و کارکردهای «فلسفه»، که از علوم مبنایی و زیرساختی است، اندکی غرابت دارد و درک آن نیازمند تأمل و تعمق بیشتری است. از این رو در این مقاله به کارکردها و فواید علم فلسفه پرداخته و سخن را از بیان فواید و کارکردهای کلی آغاز کرده‌ایم. برخی از این فواید کلی، فواید استفاده از عقل نیز به شمار می‌آیند.

فواید و کارکردهای علم فلسفه

برخی از مهم‌ترین فواید و کارکردهای علم فلسفه از این قرارند:

۱. برطرف کردن نیاز حقیقت جویی

هر چند این احساس نیاز در همه افراد به طور متفاوت بیدار و فعال است، اما این گونه نیست که در فردی خفته و بی‌اثر باشد. این هدف، هدف قریب و بی‌واسطه هر علمی است.^۱

۲. کل نگری

موضوع علم فلسفه (وجود بما هو وجود) عام و فراگیر است؛ اما علوم دیگر این گونه نیستند. برای نمونه، موضوع علم فیزیک فقط ماده از حیث ظاهری آن است. از این رو فلسفه تصویری از کل عالم هستی به دست می‌دهد، نه فقط جزئی از این عالم. البته عقل سلیم، بدون اینکه علم فلسفه را بیاموزد، چنین تصویری را تا حدی که لازم است به دست می‌آورد؛ ولی تصویری که بعد از آموختن علم فلسفه از کل عالم هستی حاصل می‌شود، به مراتب کامل‌تر و دقیق‌تر است.^۲

۳. ژرف نگری

علم فلسفه به ریشه سایر دانش‌ها می‌پردازد و پیش‌فرض‌های فلسفی علوم دیگر را تحلیل و اثبات و نقض و ابرام می‌کند و به توضیح آنها نیز می‌پردازد. فلسفه، همان ریشه‌هایی را بررسی می‌کند که سایر دانش‌ها بر آن تکیه می‌کنند و با اتکا به آنها به بررسی پدیده‌ها و ریشه‌یابی اشیا می‌پردازند.

۱. مردانی نوکنده، فلسفه برای جوانان، صص ۴۷-۴۸.

۲. عبودیت، درآمدی بر فلسفه اسلامی، صص ۵۷-۵۸.

این ژرف‌نگری فلسفه به مباحث مربوط به پیش فرض‌های سایر علوم منحصر نیست؛ بلکه مباحث فلسفی به طور کلی ماهیتی عمیق دارند و ذاتاً ژرف‌اند. در یک جامعه حتماً باید افراد فرهیخته و باصلاحیتی فلسفه بیاموزند و در این علم صاحب نظر شوند؛ زیرا جامعه‌ای که به کلی فاقد این گونه ژرف‌اندیشی‌ها باشد، دچار سقوط فرهنگی خواهد شد و سقوط فرهنگی موجب اخلال در زندگی اجتماعی انسان‌هاست.^۱

۴. آگاهی به کل جهان

«آگاهی به کل جهان» یکی از کمالات بزرگ انسانی است و تمام آگاهی‌های دیگر در صورتی ارزشمندند که با آگاهی به کل جهان در ارتباط باشند. این هماهنگی در کسب آگاهی‌ها موجب پیدایش حرکتی هماهنگ از سوی فرد و جامعه در رفتار خودشان می‌شود.^۲

۵. ارائه ملاک‌های یقینی برای تمیز بین موجود و غیر موجود، و بین موجودات حقیقی و اعتباری همان طور که در هستی جهان و واقعیت‌های موجود در آن شک می‌کنیم، برای ما پیش آمده که یک حکم را برای شیئی ثابت دانسته‌ایم؛ اما مدتی بعد به خطای خود پی برده‌ایم. یک روز هیئت بطلمیوسی بر جهان حکومت می‌کرد؛ اما امروز هیئت کپرنیکی حاکم است. این گونه تحولات، اختلافات و خطاها در آرای فلسفی هم وجود دارد و همه می‌دانیم که از میان نظریات متضاد یا متناقض، به طور حتم فقط یکی صحیح است (این حکم صریح و قطعی عقل است) و سایر نظریات به قطع خطایند.

کدام علم است که معیار تشخیص موجود و غیر موجود، موجودات حقیقی و موجودات اعتباری را به ما بدهد؟

علم فلسفه (فلسفه اولی) چنین کارکردی دارد. این علم با روش برهانی‌اش (که یقین‌آور است) ویژگی‌های موجودیت و وجود داشتن را کشف می‌کند و با در دست داشتن این ویژگی‌ها اشیای موجود ذهنی، اعتباری (پنداری) و معدوم را تمیز می‌دهد.^۳ علامه طباطبایی می‌گوید:

انا ... لانتساب ایضا فی انا ربما نخطئ، فنحسب ما لیس بموجود موجودا، او بالعکس؛ کما ان الانسان الاولی کان یثبت اشیاء ویری آراء ننکرها نحن الیوم ونری ما ینقضها، وأحد النظرین خطأ لا محاله؛ وهنک اغلاط نبتلی بها کل یوم، فنثبت الوجود لما لیس

۱. همان، صص ۵۸-۵۹.

۲. مردانی نوکنده، فلسفه برای جوانان، ص ۴۶.

۳. همان، صص ۴۶-۴۷؛ عبودیت، درآمدی بر فلسفه اسلامی، ص ۵۴ (با عنوان «رفع جهل مرکب»).

بموجود، وتنفيه عما هو موجود حقاً، ثم ينكشف لنا أنا اخطأنا في ما قضينا به. فمست الحاجة الى البحث عن الاشياء الموجودة، وتمييزها بخواص الموجودية المحصلة مما ليس بموجود، بحثاً نافياً للشك، منتجاً لليقين.^۱

۶. رسیدن به انسانیت

فلسفه یک علم است. کسی که می‌خواهد علمی را فرا بگیرد، معنایش این است که می‌خواهد بداند. اگر بخواهیم بدانیم، باید بیندیشیم و اگر بخواهیم بیندیشیم، باید از «عقل» استفاده کنیم. ما با استفاده از نیروی درک‌کننده‌ای به نام «عقل» از حیوانات دیگر جدا می‌شویم.^۲

۷. معرفت و شناخت خداوند متعال^۳

علامه طباطبائی می‌گوید: «و غایت: ... معرفه العلل العالیه للوجود، وبالاخص العلة الاولى التي اليها تنتهي سلسلة الموجودات، واسمائه الحسنی، وصفاته العلیا، وهو الله عز اسمه».^۴
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز می‌گوید: «فلسفه، وسیله و نردبانی است که انسان را به معرفت الهی و خدا می‌رساند».^۵

۸. معرفت به حقایق و واقعیت‌های موجودات عالم هستی

ملاصدرا در مقدمه مسلک اول اسفار می‌گوید: «اعلم ان الفلسفة استكمال النفس الانسانية بمعرفة حقائق الموجودات على ما هي عليها والحكم بوجودها لا اخذاً بالظن والتقليد بقدر الوسع الانساني»،^۶ و ادامه می‌دهد: «وهذا الفن هو المطلوب لسيد الرسل المسئول حيث قال: رب أرنا الاشياء كما هي».^۷

علامه طباطبائی در *نهایة الحکمه* می‌فرماید: «فان هذا النوع من البحث هو الذي يهديننا الى نفس الاشياء الواقعية بما هي الواقعية».^۸ ایشان در *بداية الحکمه* نیز آورده است: «و غایتها معرفة الموجودات على وجه کلی».^۹

۱. طباطبائی، *نهایة الحکمه*، ج ۱، صص ۱۶-۱۷.

۲. مصباح یزدی، *آموزش فلسفه*، ج ۱، صص ۱۳۴-۱۳۵.

۳. امینیان، *مبانی فلسفه اسلامی*، ص ۹.

۴. طباطبائی، *بداية الحکمه*، ص ۱۳.

۵. بخشی از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با گروهی از فضلاء حوزه علمی قم، ۲۹ دی ۱۳۸۹.

۶. صدرالمتألهین شیرازی، *الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه*، ج ۱، ص ۴۷.

۷. همان، ص ۴۸.

۸. طباطبائی، *نهایة الحکمه*، ج ۱، ص ۱۸.

۹. همو، *بداية الحکمه*، ص ۱۱.



حضرت آیت الله خامنه‌ای نیز می‌فرماید: «فلسفه برای ... پیدا کردن یک معرفت درست از عالم وجود است».^۱

۹. فراهم شدن زمینه تکامل و تعالی انسان

علم فلسفه، زمینه را برای کسب انواع فضائل عقلی و روحی و کمالات بی‌پایان معنوی و الهی فراهم می‌کند.^۲

صدرالمتألهین علم فلسفه را استكمال نفس می‌داند: «اعلم ان الفلسفة استكمال النفس الانسانية».^۳
مقام معظم رهبری نیز معتقد است: «فلسفه برای نزدیک شدن به خداست».^۴

۱۰. کمک بسیار مؤثر در طرد وسوسه‌های شیطانی و رد مکتب‌های مادی و الحادی

این علم به ما در برابر انحرافات فکری و عقیدتی و لغزش‌ها مصونیت می‌دهد و به ما کمک می‌کند تا بتوانیم از بینش‌ها و گرایش‌های صحیح دفاع کنیم و بر عقاید و افکار اشتباه و باطل هجوم ببریم. این یک نقش دفاعی و تهاجمی بی‌نظیر برای علم فلسفه است.^۵

۱۱. پی بردن به نیازمندی موجودات و بی‌نیازی خالق آنها و تواضع در برابر عظمت کبریایی

خداوند متعال^۶

با فراگیری فلسفه اسلامی، مخصوصاً حکمت متعالیه صدرالمتألهین و دقت در مباحثی مانند «تشکیک وجود»، «وجود فی غیره»، «وجود رابط» و برخی مباحث دیگر حکمت متعالیه، انسان با نگاه هستی‌شناسانه به فقر وجودی موجودات در برابر خداوند متعال پی می‌برد و به لحاظ اخلاقی در مواجهه با این حقیقت، در برابر عظمت والا و کبریایی وجود حق تعالی سر تعظیم فرو می‌آورد.

شایان ذکر است که فراگیری علم «عرفان نظری» و مطالعه و تحقیق در آن، فقر و نیاز «مظاهر وجود» به «وجود حقیقی» را برای انسان روشن‌تر می‌کند.

۱. بخشی از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با گروهی از فضلاء حوزه علمیه قم، ۲۹ دی ۱۳۸۹.

۲. مردانی نوکنده، فلسفه برای جوانان، ص ۴۹.

۳. صدرالمتألهین شیرازی، الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۴۷.

۴. بخشی از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با گروهی از فضلاء حوزه علمیه قم، ۲۹ دی ۱۳۸۹.

۵. مردانی نوکنده، فلسفه برای جوانان، ص ۴۹.

۶. امینیان، مبانی فلسفه اسلامی، ص ۹.

۱۲. خیر کثیر نصیب انسان‌ها شدن

«وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»؛ «کسی که حکمت به او داده شود، همانا خیر کثیر به او داده شده است». علامه طباطبایی در المیزان، ذیل این آیه می‌گوید:

کلمه «ایتناء» که مصدر «یؤتی» است، به معنای عطا کردن است، و کلمه «حکمت» به کسره حاء بر وزن «فعلة» است که وزنی است مخصوص افاده نوع؛ یعنی بر نوع معنایی دلالت می‌کند که در این قالب ریخته شده است؛ پس حکمت به معنای نوعی احکام و ایتقان یا نوعی امر محکم و متقن است؛ آن‌چنان که هیچ‌رخنه یا سستی در آن نباشد. این کلمه بیشتر در معلومات عقلی و حق و صادق استعمال می‌شود. ... پس «حکمت» مجموعه قضایای حقی است که مطابق با واقع باشند؛ یعنی به نحوی بر مسائل مورد نیاز برای سعادت بشر مشتمل باشند؛ مثلاً از قبیل معارف حقه الهیه درباره مبدء و معاد باشد، یا اگر مشتمل بر معارفی از حقایق عالم طبیعی است، معارفی باشد که باز با سعادت انسان سروکار دارد؛ مانند حقایق فطری که اساس تشریعات دینی را تشکیل می‌دهد.

علامه در ادامه می‌گوید:

نکته دیگر اینکه فرمود: «حکمت خیر کثیر است» با اینکه جا داشت به دلیل شأن والا و نفیس بودن «حکمت»، به طور مطلق می‌فرمود: «حکمت خیر است»، و این بدان روست که بفهماند خیر بودن حکمت نیز منوط به عنایت خدا و توفیق اوست و مسئله سعادت منوط به عاقبت و خاتمه امر است. در مثل فارسی هم می‌گویند: «شاهنامه آخرش خوش است»؛ چون ممکن است خدا حکمت را به کسی بدهد، ولی در آخر کار، منحرف شود و عاقبتش شر گردد.^۲

۱۳. نجات انسان از فرو رفتن در حس‌گرایی طبیعی

«حس‌گرایی طبیعی» چیست؟ در پاسخ باید گفت عقل در رویدادهای ساده و روزمره زندگی ما نقش و سهم قابل توجهی ندارد و رویدادها و اتفاقات روزمره کاملاً حسی است؛ مثل «انگشت‌ن روی میز است». چنین مواردی، رویدادهای ساده حسی‌اند و عقل، دخالت چندانی در نتیجه‌گیری ما ندارد؛ بلکه من با حس خود فهمیدم که «انگشت‌ن روی میز است»؛ همان‌طور که با حس خود فهمیدم «با خودکار می‌توانم بنویسیم»، «بچه متعلق به پدر و مادرش است»، «این کتاب نویسنده‌ای داشته» و... پس عقل در نتیجه‌گیری‌های روزمره ما چندان دخالتی ندارد.

۱. بقره، ۲۶۹.

۲. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن (ترجمه)، ذیل آیه ۲۶۹ سوره بقره، صص ۶۰۶-۶۰۷.



علم فلسفه ما را آگاه می‌کند و به ما می‌آموزد که اگر همان نتیجه‌ای را که به ظاهر از «حس» گرفته‌ایم تحلیل کنیم، متوجه می‌شویم که این نتیجه‌گیری‌ها فقط برگرفته از حس نبوده؛ بلکه ما به وسیله بسیاری از گزاره‌های فلسفی مخفی در «ذهن» مان به این نتیجه‌ها رسیده‌ایم و نقش عقل در نتیجه‌گیری‌های هر روزه زندگی مان بسیار بیش از آن چیزی است که به ظاهر و در نگاه اول می‌بینیم. همه مردم به اقتضای زندگی طبیعی خود دچار این حس‌گرایی طبیعی هستند.

علم فلسفه با آگاهی دانش (آگاهی دادن به بیشتر بودن نقش عقل از نقش حس در زندگی) ما را از این حس‌گرایی طبیعی می‌رهاند.^۱

۱۴. گزاره‌ها و نتیجه‌های فلسفی، پایه ضروری و اجتناب‌ناپذیر زندگی

از منزل یکی از دوستانمان برگشته‌ایم. یادمان می‌آید انگشترمان را روی میز او جا گذاشته‌ایم. به او تلفن می‌کنیم؛ خصوصیات انگشتر را به او می‌گوییم و سراغ انگشترمان را از او می‌گیریم. او پس از جست‌وجو به ما می‌گوید: «روی میز انگشتری نیست؛ ولی زیر میز انگشتری هست که همان انگشتر شماست».

با دقت کردن در سخن دوستانمان متوجه می‌شویم اگر قرار باشد گفته‌ایم «معنادار» باشد، باید چند مفهوم عقلی و غیر حسی را مفروض بگیریم که عبارت‌اند از: وجود (هستی)، نیست، چیز (شیء) ذات یا جوهر (جسم میز یا انگشتر)، مکان و زمان، و اگر قرار باشد گفته‌ایم «صادق» باشد، باید این چند گزاره فلسفی را بپذیریم و صادق بدانیم:

(الف) «هر چیزی که در هر مکانی دیده شود، در آنجا هست». بدون قبول این گزاره نمی‌توان پذیرفت که زیر میز، انگشتری هست؛

(ب) «چیز قابل رؤیتی که در مکانی دیده نشود، در آنجا نیست». بدون قبول این گزاره نمی‌توان پذیرفت که روی میز، انگشتری نیست؛

(ج) «در واری این ظواهر قابل مشاهده مانند رنگ، شکل و اندازه، جوهر یا ذاتی (جسمی) مانند میز یا انگشتر وجود دارد». اگر این گزاره را نپذیریم، دیگر سخن از میز و انگشتر، بیجاست؛

(د) «وضعیت مکانی شیء، امری عَرَضی است و تغییر آن باعث تبدیل شدن شیء به شیء دیگری نمی‌شود». اگر این گزاره را نپذیریم، نمی‌توانیم مطمئن باشیم که انگشتر زیر میز، همان انگشتری است که قبلاً روی میز بوده؛

۱. عبودیت، درآمدی بر فلسفه اسلامی، صص ۵۶-۵۷.

ه) «وضعیت زمانی شیء، امری عرضی است و تغییر آن باعث تبدیل شدن شیء به شیء دیگری نمی‌شود». با قبول نکردن این گزاره نمی‌توان مطمئن بود که انگشتر فعلی، همان انگشتر قبلی است؛

و) «جمع و رفع دو نقیض محال است»؛ یعنی «ضرورتاً ممکن نیست یک گزاره، هم صادق باشد و هم کاذب، یا نه صادق باشد و نه کاذب». اگر این گزاره را نپذیریم، می‌توانیم بگوییم گفته‌ی دوستان هم صادق است و هم کاذب، یا بگوییم نه صادق است و نه کاذب؛
 ز) «هر جسمی مکانی دارد و مکان، یک امر خیالی و موهوم نیست». هر چند قبول این گزاره در صدق گفته‌ی دوستان دخیل نیست، اما بدون شک، جست‌وجوی انگشتر در اینجا و آنجا به اعتقاد به وجود «مکان» وابسته است.

اگر در امور روزمره خود دقت کنیم، می‌بینیم که از گزاره‌های فلسفی بسیار دیگری مانند ضرورت علی و معلولی، سنخیت علی و معلولی، قانون معیت علی و معلولی، امتناع دور، امتناع تسلسل، امتناع تضاد و... بهره می‌گیریم؛ اما آشکارا به آنها توجه نداریم. پس ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، گزاره‌های فلسفی در صحبت‌ها، نتیجه‌گیری‌ها و تفکرات ما وجود دارند.^۱

۱۵. تحلیل و بررسی و اثبات و نقض پیش‌فرض‌های سایر دانش‌ها

همه دانش‌ها دارای پیش‌فرض‌های فلسفی عام یا خاصی‌اند که با وجود آنها تحقیق در آن دانش‌ها ممکن و معنادار می‌شود. اصول و پیش‌فرض‌هایی مانند امتناع تناقض، امکان شناخت، علیت، ضرورت علی و معلولی، سنخیت علت و معلول، معیت علت و معلول، امتناع دور، امتناع تسلسل، امتناع تضاد، وجود یا عدم طبایع، وجود یا عدم حرکت طبیعی، وجود یا عدم زمان مطلق و مکان مطلق، وجود یا عدم «کل» به عنوان شیء مستقل از اجزا، جبر و اختیار، وجود یا عدم کمیت در خارج، وجود یا عدم روح و ماورای طبیعت و بسیاری دیگر از قوانین و گزاره‌ها و نتایج فلسفی از جمله این پیش‌فرض‌ها هستند که بخشی از آنها در فلسفه اولی، بخشی در فلسفه‌های مضاف مانند فلسفه علوم تجربی و علوم اجتماعی و... و بخشی نیز در هر دو بررسی می‌شوند.

به همین دلیل، علم فلسفه نقطه اتکای سایر دانش‌هاست. اگر تأثیر این دانش‌ها را در زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها مورد توجه قرار دهیم، می‌بینیم در یک جامعه باید افرادی فرهیخته و باصلاحیت، علم فلسفه را بیاموزند؛ وگرنه در زندگی اجتماعی اخلال به وجود می‌آید.^۲

۱. همان، صص ۵۴-۵۶.

۲. همان، صص ۵۹-۶۰.

۱۶. اثبات مبانی و پیش‌فرض‌های فلسفی نظام‌ها و جنبش‌ها

همان‌گونه که هر دانشی بر پیش‌فرض‌های فلسفی (درست یا نادرست) استوار است و به عبارتی همان‌گونه که هر دانشی بر فلسفه‌ای استوار است، هر نظام انسانی و هر جنبش اجتماعی نیز بر فلسفه‌ای استوار است؛ مثلاً جنبش‌های مارکسیسم، فاشیسم و نازیسم بر فلسفه‌های مارکسیسم، فاشیسم و نازیسم استوارند. همچنین جنبش‌های کوچکی مانند هیپی‌ها و رپ‌ها و نظام‌های انسانی مانند نظام اخلاقی، سیاسی، حقوقی، اقتصادی، آموزشی و پرورشی و... همه و همه از فلسفه‌ای تأثیر پذیرفته‌اند و بسیاری از مبانی و پیش‌فرض‌های آنها ماهیتی فلسفی دارد و اثبات یا رد آنها به عهده علم فلسفه است.

گاهی یک نظام اجتماعی با فلسفه خود در یک جامعه، مقبولیت پیدا می‌کند و نظام اجتماعی دیگری با فلسفه خاص خود از سوی جامعه طرد می‌شود. در این جاست که می‌توان نقش پنهانی فلسفه را در زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها دید و حس کرد. از آنجا که فقدان یک فلسفه درست باعث اختلال در زندگی فردی و اجتماعی، یا نابودی آنها می‌شود (همان‌طور که نازیسم و فاشیسم و مارکسیسم با فلسفه‌های نادرست خود خسارت‌های فردی و اجتماعی جبران‌ناپذیری به جامعه بشری یا بخشی از آن وارد آوردند) لازم است افرادی (به نسبت) فرهیخته و باصلاحیت، فلسفه بیاموزند و افکار فلسفی خود را نشر دهند تا دیگران هم تحت تأثیر آنان قرار گیرند و به افکار آنها معتقد شوند و در نتیجه، زندگی فردی و اجتماعی‌شان دچار اختلال نشود.^۱

۱۷. کلیت و قطعیت بخشیدن به قوانین علمی

شهید مطهری می‌گوید: «جمع قوانین کلی علمی، قانونی بودن و قطعی بودنشان متوقف بر یک سلسله اصول کلی است که فقط فلسفه می‌تواند عهده‌دار صحت آن اصول باشد». ایشان همچنین در جایی دیگر می‌گوید:

انسان پس از مشاهده و انجام آزمایش در چند مورد، نتیجه آزمایش خود را تعمیم می‌دهد. این تعمیم، معلول قبلی چند اصل است که یکی از آنها عبارت است از اصل «تشابه طبیعت»؛ یعنی اینکه طبیعت در شرایط کاملاً مساوی در همه جا و همه وقت جریان واحدی دارد و اصل تشابه طبیعت، چیزی جز اصل سنخیت علت و معلول نیست. پس همیشه صحت قانون کلی تجربی موقوف به قبول قبلی اصل سنخیت علت و معلول است.^۲

۱. همان، صص ۶۰-۶۱.

۲. ر.ک: ربانی گلپایگانی، /یضاح/الحکمه، ج ۱، صص ۳۶-۳۷.

۱۸. به دست آوردن یک جهان بینی صحیح

عارفانی هستند که کامیابی‌ها و نعمت‌های دنیوی به هیچ وجه آنها را شاد نمی‌کند و ناکامی‌ها و مصیبت‌ها نیز به هیچ وجه آنان را غمگین نمی‌گرداند. در مقابل، افرادی هستند که مصیبت‌های کوچک نیز آنها را از پای در می‌آورد. فرق این دو گروه ناشی از چیست؟ اگر دقت کنیم متوجه می‌شویم فرق این دو گروه از نوع نگرش آنها به هستی، خودشان، آینده، خوشبختی (سعادت) و بدبختی (شقاوت)، دنیا و خوشی‌ها و لذت‌ها، و سختی‌ها و رنج‌های آن و خلاصه از «جهان‌بینی» آنها نشئت گرفته است. جهان‌بینی یعنی «نگرش فرد به جهان و موقعیت انسان در آن».

مسائل اساسی جهان‌بینی، سه مسئله است:

الف) توحید

آیا جهان به خداوند (موجودی غیر مادی) نیازمند است؟
آیا وجود چند خدا مورد نیاز است یا اصلاً چنین چیزی محال است و یک خدا نیاز همه موجودات ممکن را برآورده می‌کند؟

ب) معاد

آیا حیات انسان به همین زندگی دنیوی محدود است یا پس از مرگ نیز حیات دیگری دارد؟ اگر چنین است، آن زندگی پس از مرگ نیز محدود است یا جاودانی است؟ در هر صورت رابطه آن با زندگی دنیایی چیست؟

ج) نبوت

مطمئن‌ترین راه برای شناختن برنامه صحیح زندگی فردی و اجتماعی چیست؟ آیا غیر از راه‌های متعارف در دسترس عموم مردم که در عمل نتایج متناقضی به بار می‌آورد، راه دیگری نیز وجود دارد که درستی‌اش ضمانت‌شده باشد؟

اگر جواب سؤالات مربوط به معاد مثبت باشد و انسان پس از مرگ زندگی‌ای جاودانه داشته باشد و لازم باشد که مقدمات سعادت آن زندگی را در همین دنیا با تلاش اختیاری خود فراهم بیاورد، اهمیت مسئله نبوت بیشتر آشکار می‌شود؛ زیرا در صورتی که انسان پس از مرگ زندگی‌ای جاودانه داشته باشد، احساس نیاز به وسیله‌ای مطمئن برای شناخت رابطه این دو زندگی و برنامه‌ای دقیق که توانایی تضمین سعادت ابدی را داشته باشد، بیشتر آشکار می‌شوند؛ چون هر اندازه که حیات ابدی پس از مرگ ارزشمند است، شناختن «راه» سعادت در آن نیز اهمیت بیشتری می‌یابد.



با دقت در این مسائل می‌بینیم که همه آنها فلسفی‌اند و اگر گزاره‌ها و نتیجه‌های فلسفی را قبول نکنیم، نمی‌توانیم زندگی کنیم. وقتی مسائل مطرح در جهان‌بینی، فلسفی‌اند و فلسفه به این مسئله‌ها پاسخ می‌دهد و یک جهان‌بینی صحیح به ما ارائه می‌کند، پس باید افرادی در جامعه باشند که فلسفه را بیاموزند و یک جهان‌بینی صحیح را به خودشان و تک تک افراد جامعه منتقل کنند.

این ویژگی علم فلسفه (ارائه یک جهان‌بینی صحیح) آموختن فلسفه را برای چهار گروه ضروری می‌کند:

گروه نخست: کسانی که در صحت جهان‌بینی خود دچار شک شده‌اند و با استدلال‌های ساده قانع نمی‌شوند؛ زیرا افرادی نقاد و خرده‌گیرند؛

گروه دوم: کسانی که جهان‌بینی درستی (جهان‌بینی توحیدی) دارند، اما در معرض شک و تردید هستند. بیشتر دانش‌آموختگان جزء این گروه‌اند؛

گروه سوم: فرهیختگانی که قدرت درک عمیق معرفت الهی را دارند. اگر اینها به تبیین دقیق و عمیق جهان‌بینی الهی بپردازند (فقط تبیین، نه دفاع)، عموم مردم نیز به صورت غیر مستقیم، درک صحیح و عمیق‌تری از معارف الهی پیدا می‌کنند؛

گروه چهارم: فرهیختگانی که می‌خواهند از معارف الهی دفاع صحیح عقلانی بکنند. این گروه می‌توانند با آموختن فلسفه دو کار اساسی در مقابل مخالفان معارف الهی انجام دهند: نخست اینکه ضعف استدلال‌های مخالفان را آشکار کنند و ناسازگاری و تناقض درونی آنها را برملا سازند؛ دیگر اینکه با اقامه برهان‌ها و دلایل دقیق و عمیق فلسفی نشان دهند که قوت استدلال‌های فلسفی ناظر به معارف الهی نه تنها از قوت استدلال‌های مخالفان کمتر نیست، بلکه بیشتر نیز هست؛ تا اگر مردم قانع نشدند، از فاصله گرفتن و وحشت ذهنی آنها از معارف الهی کم شود یا به کلی این وحشت برطرف گردد.^۱

۱۹. یافتن ایدئولوژی صحیح

اگر انسانی یک جهان‌بینی صحیح داشته باشد و پایه‌های جهان‌بینی‌اش استوار و محکم باشد، می‌تواند یک ایدئولوژی مطلوب، کارساز و راهگشایی داشته باشد. تا «هست»‌ها را شناسیم، نمی‌توانیم «باید»‌ها را بشناسیم.^۲

۱. عبودیت، درآمدی بر فلسفه اسلامی، صص ۶۴-۶۱.

۲. مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۱، صص ۱۳۳-۱۳۴.

۲۰. فهم بیشتر و بهتر آیات و روایات

به گفته استاد فیاضی: «فراگیری فلسفه مقدمه‌ای برای فهم قرآن و روایات است»^۱. ائمه بعضی از معارف را به بعضی افراد نمی‌آموختند؛ چون این افراد آن معارف را نمی‌فهمیدند. فلسفه به ما کمک می‌کند تا آن معارف عمیق و دقیق و متعالی را هر چه بیشتر و بهتر بفهمیم.^۲

جمع‌بندی

در این مقاله فواید و کارکردهای بیست‌گانه علم فلسفه بیان شد. سعی نگارنده بر این بود تا فایده‌ها و کارکردهای عینی و ملموس را ذکر و تبیین کند و این ذکر و تبیین از جهات مختلف باشد. قطعاً علم فلسفه فواید، ثمرات و کارکردهای بیشتری دارد که نیازمند تفکر، یافتن، بررسی و تحلیل بیشتر است. امید است دانشوران و دانش‌پژوهان به این مهم، بیشتر و بهتر بپردازند.

۱. بیان استاد فیاضی در مراسم آغاز سال تحصیلی مرکز آموزش تخصصی فلسفه اسلامی قم، سال ۱۳۹۱.

۲. مظفری، بنیان مرصوص، فصل ششم، گفتار سوم، ص ۳۱۲.

منابع

۱. امینیان، محمد علی (مختار)، مبانی فلسفه اسلامی، انتشارات صحیفه خرد، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۲. ربانی گلپایگانی، علی، ایضاح الحکمة، قم، انتشارات اشراق، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۳. صدرالمتألهین شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة، انتشارات طلعه نور، چاپ سوم، ۱۴۳۰ ق.
۴. طباطبایی، محمدحسین، نهاية الحکمه، تصحیح و تعلیق غلامرضا فیاضی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ چهارم، ۱۳۸۶.
۵. —، بدایة الحکمة، قم، انتشارات دار الفکر، چاپ چهارم، ۱۳۸۲.
۶. —، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات دفتر جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.
۷. عبودیت، عبدالرسول، درآمدی بر فلسفه اسلامی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۰.
۸. مردانی نوکنده، محمدحسین، فلسفه برای جوانان، قم، انتشارات عصر رسانه، ۱۳۸۱.
۹. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، تهران، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۸۶.
۱۰. مظفری، حسین، بنیان مرصوص، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶.

